

وصف در دیوان ابوتمام

اثر: دکتر سعید شیبانی

استادیار دانشگاه تربیت معلم

(ص ۱۳۳ تا ۱۴۷)

چکیده

در این مقاله ضمن بیان شمه‌ای از زندگی ابوتمام، دیوان وی را با نگاهی گذرا و در عین حال با دقت مورد بررسی قرار داده‌ام. از میان ابواب شعر ابوتمام "وصف" از مهمترین ویژگی‌های نبوغ شاعری وی محسوب می‌شود. نیروی خیال و دقت نظری که به ابوتمام ارزانی شده، از او توصیفگری ماهر و تصویرگری چیره دست ساخته است. توصیف‌های بسیار وی بر غنای شعرش افزوده است. همچنانکه همین امر بر دقت و ژرفنگری او نیز دلالت دارد و از طرفی اگر بگوییم که "وصف" در تمام اغراض شعری اش خمیر مایه شعری اوست، شاید سخنی گزاف نباشد. این مقاله شرح گسترده‌تری از توصیف شعری ابوتمام است.

واژه‌های کلیدی: تشبیه، استعاره، کنایه، مدیحه، مرثیه، هجاء.

مقدمه:

ادبیات عربی و سایر دانش‌ها در دوره عباسی به مرحله رشد و شکوفایی رسید و دانش‌های گذشتگان به زبان آنها انتقال یافت. در این دوره شاعران و ادیبان و نحویان و تاریخ نگاران و دانشمندان علوم انسانی و فقها و فیلسوف‌ها و مفسران و سخنوران و پزشکان نام‌آور چندی پدیدار شدند. همان‌گونه که عربها نوعاً از بیابان‌نشینانی به شهرنشینانی کشیده شدند، شعر نیز از دوره‌ای به دوره دیگر منتقل شد. عرب‌ها از سختی به آسایش و از پوشیدن لباسهای خشن به لباسهای نرم و لطیف رو آوردند و بسیاری از شاعران از تمدن وقت، اثر فراوان پذیرفتند.

ویژگی‌های شعر در عصر عباسی متأثر از ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی و اوضاع کلی ادبی آن عصر است، چون شعر آینه نوع تفکر و باورها و اخلاق و ادبیات و سایر حالت‌های مردم هر عصر می‌باشد. شعر در عصر عباسی از آرامش و سکوت حاکم بر بیابان، به جار و جنجال چیره بر شهر انتقال یافت. توصیف صحراهای خشک و بی‌آب و علف تا حدودی جای خود را به توصیف قصرهای واقع در باغها و بستانها داد. شعر از مجالس ادیبان به محافل غناء راه یافت. (جرجی زیدان، ۱۹۸۷، م، ۳۱۸/۱ به بعد)

از شعرای نامی این دوره که به بلندای شعر ناب صعود کرده‌اند، ابوتمام حبیب بن اوس طائی می‌باشد. او در "جاسم" روستایی در هشت فرسنگی شهر دمشق به دنیا آمد. در سال تولد او میان تاریخ نگاران اختلاف است. پدرش بنا به گفته تاریخ نویسان مردی بود مسیحی به نام "تدوس" یا "تیودوس"؛ او عطار و بنا به قولی خمّار بود. (آمدی، ۱۹۰۱، ص ۳۳۴) وقتی ابوتمام اسلام آورد، نام پدرش را به "اوس" تغییر داد و به قبیله "طی" انتساب جست و به طائی شهرت یافت. او در کودکی با پدرش به دمشق آمد. سپس راهی "حمص" گردید، در آنجا بود که ذوق شاعری‌اش شکفت و نخستین قصیده خود را در هجا سرود. در "حمص" با "دیک الجن" آشنا شد. (ابن خلکان، ۱۸۳۸، م، ۲۳۷/۱ خطیب بغدادی، ۱۹۳۱، م، ۲۴۶/۱، بروکلیمان، ترجمه عبدالحلم النجار، ۱۹۸۷،

۲۵۲/۲) او در شعر ابوتمام بویژه صنایع لفظی وی تأثیری شگرف داشت. ابوتمام در سن هفده سالگی به مصر مسافرت کرد و در مسجد جامع به سقائی پرداخت. این مسجد در آن روزگار پناه و جایگاه تجمع دانشمندان و پژوهندگان علم و محل رشد و شکوفایی دانش به حساب می‌آمد. (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱ م، ۲۴۸/۸ و ۲۴۹ شرقی ضمیمه ۱۹۵۵ م، ص ۲۲۰ عمر فروخ، ۱۹۸۵ م، ۲۵۲/۲) ابوتمام با اهل علم و ادب همنشین شد تا اینکه صیت شهرتش اندک اندک در همه جا گسترش یافت. ابوتمام به کشورهای اسلامی از شرق تا غرب به مسافرت پرداخت؛ یکی از سفرهای ابوتمام به کشور ایران بود. او در همدان گرفتار زمستان و برف و سرما شد و در این شهر اقامت نمود. ابوتمام فرصت را غنیمت شمرد و به گردآوری کتاب "الحماسه" مشغول شد. کتاب "الحماسه" حاوی نیکوترین شعرهای عرب، از عصر جاهلی تا عصر عباسی است. مهمترین اثر وی دیوان اوست که نخستین بار "صولی" آن را بر اساس موضوعات مبوب کرد. محتویات این دیوان همان موضوعات و اغراض معمولی شعر عربی چون مدح، رثاء، وصف، غزل، فخر، عتاب، هجاء و زهد است. علاوه بر دیوان و کتاب الحماسه، ابوتمام دارای شش مجموعه شعری دیگر است. (ابوالفرج اصفهانی ۱۲۸۵ ق، ۴۲۰/۱۶ جرجی زیدان ۱۹۸۷ م، ۳۷۵/۱ ابن خلکان ۱۸۳۸ م، ۳۳۵/۱ ابن ندیم ۱۸۷۱ م، ص ۲۷۶) ابوتمام در دوران زندگی اش از آنچنان وجهه‌ای ادبی برخوردار بود که وقتی شاعران می‌خواستند با شعر امرار معاش کنند بر خود واجب می‌دیدند که شعر خود را بر ابوتمام ارائه نمایند تا اینکه او زمینه تکسب را برای آنها فراهم آورد. ابوتمام روزنه رزق و روزی را بر روی شاعران بسته بود و به منزله سدی در برابر خواسته‌های آنان به شمار می‌رفت. شاعری نبود که بتواند در زمان حیات وی درهمی از راه مدیحه‌سرایی به دست آورد. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۲۸۵ ق، ۴۱۵/۱۶) ابوتمام از شاعران پیش از خود مثل "ابونواس" و "مسلم بن ولید" درس آموخت و از شعر آنها بهترین‌ها را برگزید. تمام اینها در دانش و شناخت وی مؤثر افتادند، ولی در مقایسه با شاعران همدوره‌اش نوآوری و فن از بارزترین شاخص‌هایی است که در شعر

وصفی او دیده می‌شود. در شعر ابوتمام گاهی کنایه‌ها و استعاره‌ها کلام را زیبا و گاهی آن را از استطراف به تکلف می‌کشاند. نخستین چیز دور از انتظار در بعضی از اشعار وی این است که ابوتمام از شیوه معمول عرب که همانا ایستادن بر خرابه‌ها و خطاب به محبوب است خارج می‌گردد. او گاهی قصیده را با حکمت آغاز می‌کند؛ سپس صنعت شعری را با انواع مختلف آن به گونه‌ای گسترده به کار می‌گیرد. علاوه بر این، آثار تلاش ذهنی او برای رسیدن به معانی و بیرون کشیدن بدایع تصویری مشاهده می‌شود و می‌بینیم که این ژرفنگری، شاعر را به مهارت در تصویر، همراه با حسن مراعات صنعت، پیوند می‌دهد.

پیچیدگی و تأویل از مهمترین ویژگی‌های شعر وی به حساب می‌آید. وقتی معنایی روشن در دسترس ابوتمام قرار ندارد و در ساختار معنی دچار تحیر و سرگشتگی است و یا بر آن است که به عمد سخن را در پیچ و تاب ابهام اندازد، کلام را گنگ و پیچیده می‌آورد و یا اینکه کلام را جوری ادا می‌نماید که احتمال تأویل آن به گونه‌های متعدد وجود داشته باشد. (بهیمنی، بی‌تا، ص ۴۰)

مدیحه، بیشترین قسمت دیوان ابوتمام را اشغال نموده است، تا آنجا که شاید بتوان گفت هیچ رئیس و بزرگ و نخبه‌ای نبوده است، مگر آنکه به طمع مال و کسب آوازه، قصیده‌ای در مدح او سروده است؛ ولی در این شگفتی نیست. آواز زاویه‌ای به شعر نگریسته که تقریباً همه شاعران معاصرش نگریسته‌اند. یعنی شعر را وسیله‌ای برای گذران زندگی و رسیدن به شوکت و بزرگی به حساب می‌آوردند. او می‌دید که بزرگان زمانش تا چه حد فریفته ستایش و مجامله‌اند. او نیز به مداحی پرداخت و خود را در این گرداب در انداخت تا مال و منالی فراچنگ آورد. (الاب شیخ، ۱۹۶۸ م، ۷۹/۳)

شیوه ابوتمام، شیوه منحصر به فردی نیست که بدان ممتاز شود. او گاه مدح را با حکمت و وصف آغاز می‌کند و گاه بی هیچ مقدمه‌ای. از این نکته که بگذریم، او عموماً در معانی و مضامین مدح، همان سبک کهن را رعایت می‌کند، ولی معانی

مورد نظر خویش را در جامه‌ای نوین و زیبا به جلوه درمی‌آورد و احساسات خود را با چنان لحن صادقانه‌ای القا می‌کند که خواه ناخواه در ممدوح مؤثر می‌افتد. مدایح ابوتمام هر چند احیاناً تملق‌آمیزند و شاعر در مجامله به مبالغه رفته است ولی شعرش از روانی و زیبایی و تازگی ویژه‌ای برخوردار است؛ بویژه هنگامی که شاعر در توصیف توان ممدوح به تشبیه‌های نادر دست می‌زند. به عنوان یک قاعده کلی، مدح‌های او از محسنات بدیعی بخصوص طباق و دیگر بازبهای لفظی آکنده است. (الآب شیخو، ۱۹۶۸، م، ۷۹/۳)

ابوتمام در به کارگیری آن دسته از صنایع، که به شعر نیرو و تأثیری بسزا می‌بخشد، موفق بوده است. مدح‌های ابوتمام طبق شیوه گذشتگان، دارای نوعی داستان‌پردازی است. او ممدوح خود را به ویژگی‌هایی که واقعاً در وی می‌یابد نمی‌ستاید، حال، ممدوح هر که باشد، او مجسمه‌ای از زیباترین حالت‌های ممکن را در او می‌تراشد. چنین ممدوحی را علاوه بر زیبایی‌های پیدا و نمایان به صفت‌هایی چون دلیری، بخشندگی و جوانمردی و امثال آن می‌آراید و این صفت‌ها و آراستگی‌ها همه در حد کمالند و احیاناً از دسترس دیگران به دور.

پردازش‌های وی رنگ عربی دارند و در عروبت و فرهنگ بادیه‌نشینی غرق. (البلیا الحاوی، ۱۹۸۱، م، ص ۴۸۸، خطیب تبریزی، ۱۹۸۷، م، ۱۵۲/۳ و ۱۵۳) این نکته را ناگفته نگذاریم که مدح‌های ابوتمام دارای یک سلسله ویژگی‌های عام و یک سلسله ویژگی‌های خاص می‌باشند:

ویژگی‌های عام مدایح وی در توجه بسیار او به انواع صنایع لفظی و معنوی خلاصه می‌شود و اشعارش متأثر از آگاهی وی از دانش‌های گوناگون عصرش می‌باشد و ویژگی‌های خاص آنها، ویژگی‌هایی است که هر قصیده را از دیگر قصاید وی ممتاز می‌سازد تا جایی که خواننده می‌تواند با ذکر و شمارش آن ویژگی‌ها در هر قصیده، شخصیت مورد نظر شاعر را معلوم و مشخص نماید. بهترین و شیواترین مدح‌های ابوتمام قصیده وی در فتح عموریه است که همراه با "معتصم" در محل

واقعه حضور پیدا می‌کند و پیروزی اسلام و شکست روم را با چشم خود از نزدیک می‌بیند و با شیوه‌ای بلیغ ارج و منزلت غالب و خواری مغلوب را شهادت می‌دهد و به وصف می‌کشد. او با سبکی نو قصیده را آغاز می‌کند، نه بر خرابه‌ها و ویرانه‌ها می‌ایستد، و نه از محبوب سخنی به میان می‌آورد. بلکه بر مسند حکمت تکیه می‌زند و هم آن را سرلوحه کار و مطمح نظر خود قرار می‌دهد. در قصیده‌های دیگر، او در معانی بیابان نشینی و وصف خرابه‌ها و ابراز مهربانی و دلسوزی نسبت به اهالی کوچ کرده، ربقه و رسن پیروی از گذشتگان را برگردن می‌افکند و سپس ناگهان یا اندک اندک به مدح ممدوح خود می‌پردازد و گاهی هم وصف طبیعت را چاشنی سخن خویش می‌کند و یا از وصف شراب شمه‌ای می‌آورد و گاهی هم سخنی حکمت‌آمیز بر زبان می‌راند. ولی در قصیده عموریه آنچه هست حکمت است و سخنانی از همان دست. (خطیب تبریزی ۱۹۸۷، ۴۰/۱۰)

اما مرثیه‌های ابوتمام که در آن مهارت و براعت بسیار فرانموده، قسمتی است آمیخته به عاطفه و احساس ژرف. ابوتمام در این بخش غرق در احساس درد است و حسرت و اندوه شدید همراه با مبالغه. با مطالعه مرثیه وی خواننده درمی‌یابد که در این بخش او مؤثرترین بیان و دوستانه‌ترین اندوه را ارائه می‌دهد. با مرثیه او خورشید رو به افول می‌گذارد و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد و شیون و گریه در مردم درمی‌گیرد. باری، کلام ابوتمام در این قبیل موارد از ژرفای وجودش همراه با عاطفه‌ای صادقانه بر زبان جاری می‌شد و مرثیه وی برخوردار از چنان تأثیری بود که سوزش آن قلب مردم را می‌گذاخت و شکافی ژرف در دل و جان ایشان ایجاد می‌نمود.

خودش چنان نسبت به کسی که از دست رفته، آکنده از درد می‌نمود که گویی از این داغ به دهشت افتاده است. او اندوه درونی خود را با کلام خود به خواننده منعکس می‌گرداند. ابوتمام در مرثیه‌هایش به تصویر و تلوین تکیه می‌زند و در پاره‌ای موارد، آنها را از حکمت و امثال و اندیشه‌های دینی ملامال می‌کند تا شدت

و سنگینی داغ مصیبت را خوب بنمایاند. توجه ابوتمام به آرایش و نقش و نگارهای کلامی بیشتر است، تا توجه وی به پندها و تسلی و شکیبایی، بدین جهت مرثیه‌ها را با بزرگداشت فرد از دست رفته و سنگینی و عظمت مصیبت آغاز می‌نماید و ویژگی‌های مختص به فرد را که دیگران را (به موجب شعر وی) از آنها بهره‌ای نیست، بیان می‌کند و فوق همه اینها، این صنعت اوست که مرثیه را آب و تاب می‌دهد و سخت زیبا می‌کند. بهترین مرثیه ابوتمام، مرثیه او در مدح "محمد حمید طوسی" است. (الأب شیخو، ۱۹۸۶، ۹۱/۳، خطیب تبریزی ۱۹۸۷، م، ۷۹/۴ دیوان، ۱۹۸۱، ص ۶۷۰)

ابوتمام با توجه به اینکه از هوشی سرشار، بهره می‌جست، می‌کوشید به ژرفای معانی برسد و حقیقت هر چیز را لمس نماید. این ژرفنگری وی، در گرو وضع تعقل و اندیشه حاکم بر عصر او بود. در عصر وی بود که تعداد زیادی از کتابهای فلسفه و منطق از یونانی به عربی ترجمه شد. (جرجی زیدان، ۱۹۸۷، م، ۳۲۵/۱) او با علاقه زیاد به مطالعه و فراگرفتن آنها پرداخت و به فرهنگی مسلح شد که احتمالاً بسیاری از شاعران عربی‌گوی پیش از او از آن بی‌خبر بودند. آثار این فرهنگ در شعر او آشکار گردید و معانی نو و دلیل‌های عقلی و پیروی از منطق، در تفکر و تألیف در شعرش راه یافت. تا آنجا که می‌توان گفت معنی و محتوا یکی از امتیازات ویژه شعرا و، به شمار می‌رود. کمتر دیده می‌شود که او در شعر خود به الهام‌های گذرا، بسنده کند و یا به اندیشه‌های بدیهی راضی باشد. از این روست که تراوشهای فکری او به ابتکار و بعد و وسعت چشم انداز ممتازند و این ثمره اندیشه‌های ژرفی است که از همه سو بر معانی او احاطه دارند.

کمتر اتفاق می‌افتد که ابوتمام به بیان یک معنی نوین، بدانگونه که نخستین بار به ذهنش می‌آید، بسنده کند، بلکه دست به علت یابی منطقی می‌زند، تا آن معنی نو را چنانکه باید و شاید استوار و پابرجا و دور از هر سستی قرار دهد. این امر در بسیاری از دیدگاهها و حکمت‌های او که قسمت عمده آنها را در دو بیت بیان می‌کند، هویدا است. او در بیت نخستین مطلب را طرح می‌کند و در بیت دوم برای اثبات و

استحکام آن، برهان یا مثالی می آورد.

چنانکه می گوید:

"وقتی پروردگار متعال اراده کند که فضیلتی پوشیده را، به گوش همگان برساند، آن را بر زبان حسودی می اندازد."

"اگر زبانه آتش در آنچه در کنار اوست، در نمی گرفت، بوی خوش عود مستور می ماند." (دیوان، ۱۹۸۱ م ص ۱۶۹، آمدی، ۱۹۰۱ م، ص ۵۵، مرزبانی ۱۳۵۰ ق، ص ۲۳۹، ابوبکر بن یحیی الصولی، بی تا، ص ۷۷)

ابوتمام در بیان اینکه خرد پایگاهی است بس رفیع که بی آن هیچ کاری به صلاح نمی آید، می گوید:

"سختی روزگار را نیزه استوار از میان نمی برد، هرگاه با اندیشه ای استوار همراه نباشد." (خطیب تبریزی، ۱۹۸۱ م، ۲/۲۷)

در دیوان ابوتمام از این گونه مفاهیم نو و زیبا و مستدل، بسیار است. این مفاهیم در قالب عبارتهای حکمت آمیز، بر زبانها جاری است و در موارد گوناگون به آنها مثال می زنند و طبیعی است که بگوییم این مفاهیم بر نیروی عقلانی و آراستگی معانی شاعر، صحه می گذارد.

«وصف در دیوان ابوتمام»

در میان اغراض شعری "فن و وصف" در عرصه ادبیات عربی جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. در اهمیت این فن مهم همین بس که برخی را اعتقاد بر این است که "وصف عمود و پایه شعر است." (ابن رشیق، ۱۹۵۵ م، ۲/۲۹۴) در مشاهده آنچه در تیررس دیدگان نافذ شاعر است، نخست ذوق شاعر از دیده های خود متأثر می شود و انگهی در او حالتی پدید می آید که تخیل و تداعی معانی و اندیشه های مختلف، او را به عالمی دیگر سوق می دهد. اگر این تأثیر ذوقی، قوی و عمیق باشد، شاعر در صدد القای آن حالت نفسانی، به دیگران برمی آید و آنچه را به چشم دیده

به زبان شعر، توصیف می‌نماید و فرایندهای ذهنی خویش را پیش چشم ما مجسم می‌کند تا همان حالت نفسانی نیز به خواننده القای شود. مثلاً اغلب، جلوه‌های مختلف طبیعت، احساساتی در شاعر به وجود می‌آورد. زمانی، برگ درختان سبز در نظر شاعر "هر ورقش دفتری می‌شود معرفت کردگار" و گاهی دفتر خاطرات پرندگان عاشق". (از بدرالدین یوسف بن لولوالذهبی)

در تعریف وصف باید گفت که وصف عبارت است از انتقال دریافتهای حسی و به تصویر کشیدن مناظر آن با عبارات و بیاناتی شیوا و زیبا و دلنشین. با چنین برداشتی، وصف شامل وصف طبیعت، انسان و حوادث طبیعی و آثار آن می‌گردد. گفتنی است که بهترین وصف آن است که بیشترین معانی موصوف را در خود جای دهد. به نحوی که موصوف آنگونه برای شنونده یا خواننده تصویر شود که شنونده یا خواننده تصور کند موصوف در جلوی چشم اوست. "ابن رشیق" همین معنا را از قول بعضی متأخرین اینگونه بیان می‌کند:

"زیباترین وصف، وصفی است که چشم به جای گوش باشد". (ابن رشیق، ۱۹۵۵ م،

۲/۲۹۴)

در بیان ارزش وصف، بسیاری از ناقدان و ادیبان برآنند که اصل ادب یک فن واحد است و آن هم وصف می‌باشد و بقیه ابواب ادب به وصف برمی‌گردد. بدین جهت در "العمده" آمده است:

"تمام شعر بجز قسمت اندکی از آن به وصف برمی‌گردد". (ابن رشیق، ۱۹۵۵ م، ۲/۲۹۴) مثلاً مدیحه یا هجاء، خود شاخه‌ای از فن وصف می‌باشد؛ چرا که "مدح" و "هجا" در حقیقت به ترتیب توصیفی از محاسن و معایب انسان زنده می‌باشد و یا مرثیه که به محاسن درگذشتگان اختصاص دارد. بقیه ابواب ادب نیز به همین نحو مرتبط با "وصف" می‌باشد. در کتاب "فن الوصف و تطوره فی الشعر العربی" آمده است:

"وصف با طبیعت و نفس بشری ملازمت و همراهی دارد." (ایلیا سلیم الحاوی، ۱۹۸۱ م،

وصف اقسام گوناگونی دارد. شاید از میان اقسام مختلف وصف، وصف طبیعت در شعر شیوع بیشتری داشته باشد و آن هم بدین علت است که بشر از آغاز آفرینش، در دامن طبیعت پرورش یافته و همیشه هوش و حواسش متوجه مظاهر طبیعت و وسعت بیکران آن بوده است. اگر بخواهیم توجه و علاقه انسان را به طبیعت از جهات مختلف بدانیم، به مطالعه کتاب‌های بسیار گسترده‌ای که به زبانهای گوناگون در هر باب از ابواب علوم طبیعی نگاشته آمده نیازمندیم. پس از قرن‌ها که از زندگی بشر متمدن می‌گذرد، تمام کوشش‌های او برای تبیین و فهم طبیعت و جلوه‌های مختلف آن و کشف قوای طبیعی و استفاده از آنها و مبارزه با آفات زیانبار طبیعی و صدها و شاید هزاران مسئله محیط بر انسان و طبیعت مورد استفاده او تازه در آغاز راه قرار دارد. باری، انسان دقیقه‌ای از کار طبیعت غافل نبوده و نیست و نمی‌تواند باشد، توجه مردم باستان به طبیعت از راه پرستش و عبادت مظاهر آن آغاز شده است. وقتی تاریخ قدیم را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، به عصری می‌رسیم که انسان ارباب انواع را می‌پرستید و برای هر یک از قوای طبیعی رب النوعی قائل بوده است. بعضی از پیشینیان قوای سودمند طبیعت را به عنوان خدایان و موجودات مقدس می‌پرستیدند و مظاهر طبیعی مانند آسمان، نور، آتش، آفتاب، زمین، باد، آب و رعد و غیره، مورد پرستش آنان بوده است. و قوای زیان بخش طبیعت، مثل تاریکی و خشکی به صورت اهریمن و ارواح پلید در نظرشان مجسم می‌شد. (کریستن، مترجم رشید یاسمی، ۱۳۵۲، ش، ص ۱۲) سعی پیامبران الهی بر این بود که نظر مردم را از طبیعت که معلول است و مخلوق، به علة‌العلل و خالق جهان معطوف دارند و آنها را از پرستش طبیعت و مظاهر طبیعی و ارباب انواع و اصنام گوناگون بازگیرند.

از مطالعه عقاید و آرای بشری نیز این نکته برداشت می‌شود که انسان همواره در آثار ذوقی و فکری خود متوجه طبیعت بوده، منتهی در این بحث، توجه نظر و

واکنشهای گوناگونی از خود بروز داده است، بویژه در ادبیات به معنای اخص که کتاب پر حجم دقایق و ظرایف افکار و احساسات و تخیلات بشری است، آثار مختلف طبیعت را به گونه‌ای دلنشین و بدیع می‌توان یافت.

ابوتمام آنچنان متأثر از جلوه‌ها و مناظر طبیعی است که گویی یکدم از آنها نظر برنگرفته است تا جایی که بیشتر وصفهای موجود در دیوانش مختص به طبیعت و مظاهر آن چون بهار، باران، ابر و رعد و برق، گلها و شکوفه‌ها و سبزه‌های عطرآگین می‌باشد. قسم دوم شعر وی در وصف، مختص به وصف میدانهای نبرد است که بیشتر این نوع شعر او را در خلال مدایح وی می‌توان مشاهده کرد و البته بخشی مستقل و در عین حال کم حجم و اندک به عنوان "باب الوصف" در دیوان وی موجود می‌باشد.

ابوتمام وصف را در خلال هر فنی از فنون شعر بویژه مدیحه به کار گرفته است. به طور کلی باید گفت که او هر موضوعی را که به نظم درآورده به گونه پیچ و تاب جلوه‌های نافذ شهابهای درخشان در شبهای تاریک تصویرهای زیبا و دقیق و جالبی از قلمش به سینه اوراق نقش بسته است، در توصیف‌های خود از ترتیب، تحلیل، تمثیل، تشبیه، تجرید و خلاصه هر چه این توان را دارد که چیزی را مجسم سازد و زنده گرداند و به سخن آورد و در دل و جان بنشاند، استفاده کرده است. ابوتمام با مقام والایی که در هنر وصف دارد، شعرش از مزایای بسیاری برخوردار است و این مزایا هر چند او را از حد یک نابغه فراتر نمی‌برد، ولی او را یکی از نیرومندترین شاعران عربی سرای معرفی می‌کند. ابوتمام از شاعرانی است که از اسرار زبان آگاهی بسیار دارد و در انتخاب لغات صحیح، بلیغ، متین و آهنگین قدرتی شگفت دارد. عشق به زندگی و زیبایی و عاطفه سرشار و پرتلاطم او و نیز موهبت خیال نیرومندش که مسلح به چشمی تیزبین و نکته‌یاب برای نگریستن در دقیق‌ترین حالات است، او را به جانب وصف سوق داد. در وصفهای او صدق عاطفه و احساس و عشق و شیفتگی به خوبی لمس می‌شود. این امور است که تأثیر شعرش

را شدت بخشیده است. او وصف را با تصویرهای حسی دقیق می‌آراید. خلاصه کلام اینکه ابوتمام را خیالی است وسیع و نظر و ملاحظه‌ای دقیق و در شرح و بیان استاد. این عوامل دست به دست هم داده و او را یکی از قدرتمندترین شاعران در دوره عباسی دوم ساخته است.

ابوتمام در بیان قدرت قلم می‌گوید: اگر قلم نباشد، حکم فرمانروایان به اجرا در نخواهد آمد. و پس از بیان این مطلب قلم را به مار سمی و عسل مانند نموده است. اگر نیش قلم، کسی را بگذرد، تأثیر آن توان هر نوع واکنشی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. و اگر زبان قلم به ملاحظت و مهربانی بر کسی گشوده شود، بسان عسل شیرین است. او جوهر قلم را در قَلت به شبنم، تشبیه نموده است، ولی پیامدها و آثاری را که بر روی کاغذ به جای می‌گذارد به بارانی سیل آساکه خاور و باختر عالم را دربرمی‌گیرد، مرتبط کرده است. شاعر قلم را در صورتی گویا و زبان‌آور می‌داند که در دست باشد. اگر بر زمین گذاشته شود، زبانش بسته می‌گردد و لام از کام بر نمی‌دارد. آنگاه که قلم سوار بر مرکب انگشتان نویسنده‌ای چیره دست است، قادر است اندیشه‌های بسیاری را به تصویر کشد. قلم است که توانایی آن را دارد تا نیزه‌ها را به زیر کشیده مغلوب خود سازد. نجوای قلم است که می‌تواند لشکرهای بزرگ را به سادگی ویران کردن خیمه‌ها درهم فروبشکنند.

اگر قلم از اذهان آگاه و بیدار یاری جوید، به نشانه تسلیم، بر روی کاغذ سر فرود می‌آورد. گرچه قلم باریک است، ولی معانی بزرگ و ارزشمندی را به رشته تحریر در می‌آورد. (دیوان، ۱۹۸۱ م، ص ۴۷۱، خطب تبریزی ۱۹۸۷ م، ۱۲۳/۳)

و پایان سخن اینکه ابوتمام بسیار متأثر از قرآن است؛ تا آنجا که گویی قرآن را نصب‌العین خود قرار داده است. مثلاً در وصف باران چنین می‌سراید: ((دیوان ۱۹۸۱ م، ص ۶۹ بهیبتی، بی‌تا، ص ۶۹))

لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَلَا مَوْلَاةٍ.

هَدِيَّةٌ مِنْ صَمَدٍ جَوَادٍ

که به سوره اخلاص اشاره دارد.

و از این نمونه است: (خطیب تبریزی، ۱۹۸۷، م، ۲/۲۰۶، بهیبتی، بی تا، ص ۶۷)
لَوْلَمْ يَكْدِلِلْسَامِرِيَّ قَبِيلُهُ مَا خَارَ عِجْلُهُمْ بِغَيْرِ حُورٍ
که به آیه ۱۴۸ سوره اعراف اشاره نموده است.

و از این قبیل است: (دیوان ۱۹۸۱، م، ص ۵۶۲ بهیبتی، بی تا، ص ۶۹)
لَمَّا وَرَدَنَ حِيَاضَ سَيْبِكَ طُلْحًا خَيَّمَنَ ثَمَّ شَرِبَنَ شُرْبَ الْهِيمِ
این بیت اشاره به آیات ۵۴ و ۵۵ سوره واقعه دارد.

و او راست: (دیوان، ۱۹۸۱، م، ص ۲۴۹، خطیب تبریزی، ۲۰۷/۲ بهیبتی، بی تا، ص ۶۸)
ثَانِيَهُ فِي كَيْدِ السَّمَاءِ وَلَمْ يَكُنْ لِاثْنَيْنِ ثَانٍ إِذْهُمَافِي الْغَارِ
که این بیت نیز به آیه ۴۰ سوره توبه اشاره دارد.

نتیجه گیری:

«وصف» در نزد ابوتمام وصفی حسی است به گونه‌ای که سرچشمه و مخاطب این وصف حواس است. شاعر با تفصیل و ذکر جزئیات کلماتی را برگزیده تا به کمک آنها تصویرهای گوناگونی از موصوف ارائه کند. او عبارتهایی را به کار برده تا در آن تصویرها را روشن تر و گویاتر با اشکال و رنگهای مختلفش بیان دارد.

تشکر و قدردانی:

برخود واجب می دانم از زحمات استادان دانشمند؛ جناب آقای دکتر سیدامیر محمود انوار و جناب آقای دکتر فیروز حریرچی و جناب آقای دکتر محمود شکیب و جناب آقای دکتر سید ابراهیم دیباجی و جناب آقای دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی و جناب آقای دکتر غلامعباس رضایی و جناب آقای دکتر محمود کسائی و سایر استادانی که افتخار شاگردی آنها را داشته‌ام و دارم نهایت سپاسگزاری و امتنان را به عمل آورم.

منابع و مأخذ:

- ١- جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة، بیروت، ١٩٨٧م، ٣١٨/١ به بعد.
- ٢- آمدی، الموازنه بین ابی تمام و البحتری، آستانه، ١٩٥١م ص ٣٣٤.
- ٣- ابن خلکان، وفيات الاعیان، پاریس ١٨٣٨ م ٢٣٧/١؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، قاهره، ١٩٣١ م ٢٤٦/١؛ بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ترجمه عبدالحلیم النجار، ١٩٨٧ م، مصر ٥٢/٢.
- ٤- خطیب بغدادی ٢٤٨/٨ و ٢٤٩؛ شوقی ضیف، الفن و مذاهبه فی الشعرالعربی، مصر ١٩٥٥ م. ص ٢٢٥؛ عمر فروخ، تاریخ الادب العربی الاعصر العباسیه، بیروت، ١٩٨٥ م، ٢٥٢/٢.
- ٥- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، مصر ١٢٨٥ ق، ١٦/٤٢٥؛ جرجی زیدان ٣٧٥/١، ابن خلکان ٣٣٥/١؛ ابن ندیم، الفهرست، لیبزج ١٨٧١ م، ص ٢٧٦.
- ٦- ابوالفرج اصفهانی ٤١٥/١٦.
- ٧- بهبیتی، ابوتمام الطائی حیاته و حیات شعره، بی تا، قاهره، ص ٤٥.
- ٨- الاب شیخو، مجاني الحديثه، بیروت ١٩٦٨ م، ٧٩/٣.
- ٩- الاب شیخو ٧٩/٣.
- ١٥- ایللیا الحاوی، دیوان، بیروت، ١٩٨١ م، ص ٤٨٨؛ خطیب تبریزی، دیوان تحقیق محمد عبده عزام، ١٩٨٧ م، قاهره ١٥٢/٣ و ١٥٣.
- ١١- تبریزی ٤٥/١؛ دیوان، بیروت ١٩٨١ م، ص ٢٣.
- ١٢- الاب شیخو ٩١/٣؛ تبریزی ٧٩/٤ و ٨٥؛ دیوان ص ٦٧٥.
- ١٣- جرجی زیدان ٣٢٥/١.
- ١٤- و اذا اراد الله نَسْرَ فَضِيلَةٍ طُوِيَتْ اَتَاخَ لَهَا لِسَانَ حَسُوْدٍ
لولا اشتعال النار فيما جاوزت ما كان يُعرَف طيب عَرَف العود
ديوان ١٦٩؛ آمدی ص ٥٥؛ مرزبانی، الموشح فی ماخذ العلماء علی الشعراء، قاهره، ١٣٥٥ ق، ص ٢٣٩؛ ابی بكر بن يحيى الصولى، اخبار ابی تمام، بیروت، ص ٧٧.
- ١٥- وَلَيْسَ يُجَلَى الكَرْبَ رَأَى مُسَدَّدًا اذا هُوَلَمَّ يُؤَنَس بِرُمحٍ مُسَدَّدٍ
تبریزی ٢٧/٢؛ دیوان ص ١٩٩.
- ١٦- ابن رشيق، العمده فی محاسن الشعر و آدابه، مصر، ١٩٥٥ م، ٢٩٤/٢.

وانا الذى املى الجوى من خاطرى وهى التى تملى من الاوراق
من شيفتگی خویش را از سويدای درون به ترنم نشسته‌ام و او حديث دلدادگی را از برگ
درختان می خواند.

(از بدرالدین یوسف بن لولو الذهبی)

۱۸- ابن رشيق (ابلیغ الوصف ما قلب السمع بصرا)، ۱۹۵۵ م، ۲/۲۹۴.

۱۹- ابن رشيق (الشعر الاقله راجع الی باب الوصف) ۲/۲۹۴.

۲۰- ایلیا سلیم الحاوی، فن الوصف و تطوره فی الشعر العربی، ۱۹۸۱ م، بیروت ص ۷.

۲۱- کریستین، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۵۲ ه.ش، ص ۱۲.

لَكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى الَّذِي بِشَبَابِهِ	تُصَابُ مِنَ الْأَمْرِ الْكُلِّيِّ وَالْمَفَاصِلُ
لَهُ الْخَلَوَاتُ اللَّاءِ لَوْلَا نَجِيئُهَا	لَمَّا احْتَفَلْتَ لِلْمُلْكِ تَلْكَ الْحَافِلُ
لُعَابُ الْأَفَاعِي الْقَاتِلَاتِ لِعَابُهُ	وَأَزَى الْجَنَى اشْتَارَتْهُ أَيْدِ عَوَاسِلُ
لَهُ رَيْقَةٌ طَلٌّ وَ لَكِنَّ وَ قَعْمَا	بِأَثَارِهِ فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَابِلُ
فَصِيحٌ إِذَا اسْتَنْطَقْتَهُ وَ هَوْرَاكِبُ	وَ أَعْجَمٌ إِنْ خَاطَبْتَهُ وَ هُوَ رَاجِلُ

دیوان ص ۴۷۱؛ تبریزی ۱۳۳/۳.

۲۳- دیوان ص ۹۲۰؛ بهبیتی ص ۶۹ "این باران هدیه‌ای است از بخشنده‌ای بی‌نیاز، نه خود

زاییده شده و نه زاینده است".

۲۴- تبریزی ۱۹۸۷ م، ۲/۲۰۶، بهبیتی ص ۶۷ "اگر مساعدت قوم سامری نبود آنها

نمی‌توانستند از زیورآلتشان گوساله‌ای را بیافرینند که صدای گوساله واقعی دهد".

۲۵- دیوان ص ۵۶۲، بهبیتی ص ۶۹، وقتی به حوض بخشایش تو، بسان ماده شتر تشنه

وارد شدند، خیمه زدند سپس مانند شتران تشنه، از آن نوشیدند.

۲۶- تبریزی ۲۰۷/۲؛ دیوان ص ۲۴۹؛ بهبیتی ص ۶۸.

قال التبریزی فی معنی هذا البيت إنَّ الرجل ثانی للآخر و همامذمومان و اللذان كانا فی الغار

محمودان.

"Description"
Abu-Tamam's book of poetry
By: Dr. Saeed Sheibanni
From: The University of Teacher training

In this article, giving a partial account of Abu-Tamam's life, I have tried to make a quick and at the same time scrupulous study of his book of poetry.

Among the different themes of his poetry "Description" is the most prominent feature that reflects his poetic genius. His power of imagination and his gift of precision and meticulousness have made him an outstanding portraitist and a gifted descriptive poet. The numerous descriptive pieces in his poetic works have added much value to his poetry, and this also proves that he is gifted with great precision and profound insight. On the other hand, it won't be exaggerating to say that in all his poetic themes "description" is the essence and the underlying element of his poetry. To him description is nothing, but "sense impressions" in such a way that the source and the target of description are senses.

The poet, with detailed accounts, has chosen a number of words to present different pictures from the object of description. He has used a number of phrases to give more expression and clarity to his word pictures, reflecting their different forms and colours.

This article is a more detailed account of "poetic descriptions" of Abu-Tamam.